

وظایف ولی فقیه در کلمات فقهاء

دکتر حسینعلی قاسم‌زاده *

چکیده:

در خصوص ولایت فقیه ابعاد گوناگون و قابل بحثی مطرح است که هر یک در حد خود از اهمیت برخوردار هستند و یکی از ابعاد قابل بحث، وظایف ولی فقیه است که در متون فقهی مورد عنایت فقیهان قرار گرفته است و ولایت در معانی متعددی به کار رفته است که نقطه جمع این معانی سرپرستی و صاحب اختیار بودن است یکی از وظایفی که بر عهده ولی فقیه نهاده شده است، اجرای حدود است و نیز از وظایفی که بر عهده ولی فقیه نهاده شده است دریافت زکات می‌باشد قضاوت در هر عصری بایستی اجرا گردد و این وظیفه فقها است که به جای امامان معصوم، موظف به اجرای آن می‌باشند. نماز عید فطر و قربان واجب است، به شرط این که امام عادل یا منصوب از طرف او موجود باشند.

کلید واژه‌ها: ولایت، فقیه، وظایف، دریافت زکات، قضاوت، اجرای حدود.

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

ghasemzadeh@baboliau.ic.ir

مقدمه

«ولایت فقیه»، یکی باشد زیرا ولایت فقیه در عصر غیبت سنگ بنای نظام جمهوری اسلامی است و بر هر فرد مسلمانی از مهم‌ترین مسائل جامعه اسلامی بوده که بحث درباره آن ضروری و انقلابی لازم است این اصل اساسی را خوب بشناسد و سپس بر مدار آن حرکت کند. در خصوص ولایت فقیه ابعاد گوناگون و قابل بحثی مطرح است که هر یک در حد خود از اهمیت برخوردار هستند و یکی از ابعاد قابل بحث، وظایف ولی فقیه است که در متون فقهی بدان توجه شده و مورد عنایت فقیهان قرار گرفته است و ما در این مقاله به بیان این وظایف از منظر فقیهان می‌پردازیم.

الف. مفهوم ولایت

ولایت به فتح واو و کسر آن. در کتب لغت معانی گوناگون برای این کلمه و به طور کلی مشتقات «ول ی» آمده: نزدیک شدن، در ردیف قرار گرفتن، پی در پی بودن؛ اینها همه از مصدر «ولی» اند. یاری، دوستی، سرپرستی، خویشی، ارث مخصوص، پشت کردن، روی آوردن، آقائی، بندگی؛ که همه اینها از مصادر: ولایت، تولیت، تولی و ولاء آمده، ولی و والی نیز از این ماده‌اند. (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۲، ۴۰۱) اما از موارد استعمال این کلمات به وضوح استفاده می‌شود که ریشه همه اینها یکی می‌باشد و آن عبارت است از رابطه سلطه آمیز میان یکی با دیگری که گاه به کمک قرائن در سلطه خالصه به کار رود چون (کذلک نولّی بعض الظالمین بعضا) و (فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم) (انعام، ۱۲۹) و گاه در دوستی آمیخته به سلطه چون (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون...) (نحل، ۶۳) که به قرینه امر و نهی معلوم می‌شود ولی در اینها تنها به معنی دوستی نیست بلکه مراد آنست که مؤمنان نحوی سلطه بر یکدیگر دارند که در شئون یکدیگر دخالت می‌کنند. و گاه به معنی نصرت آمیخته به سلطه چون (مالک من الله من ولیّ ولا نصیر) که به مقتضای مغایرت بین متعاطفین بایستی ولیّ با نصیر متفاوت باشد.

در ولیّ دم و ولیّ میت و مولی که گاه در عالی استعمال می‌شود و گاه در سافل این معنی مشهود است. حاصل اینکه اگر این ماده گاه در یاری و دوستی بکار رود چنین نیست که با نصرت

و محبت مترادف باشد و همچنین در سایر موارد بلکه در هر یک از موارد گوناگون استعمال این ماده نوعی سلطه مشاهده می‌شود

شایان ذکر است که کلمه مولی و ولی در دو معنی متضاد به کار می‌روند: مولی به معنی مالک و مولی به معنی عبد. گاه گفته می‌شود: (اللهُ ولیُّ الذین آمنوا) و گاه گفته شود: (اولیاء الله) در بدو امر توهم می‌رود که این دو از اضداد باشند ولی با ادنی تأمل روشن است، یک معنی بیش ندارند و آن (دارای رابطه سروری) است که این رابطه و رشته یک طرفش به مالک و سرور و طرف دیگرش به مملوک و رعیت متصل می‌گردد پس هر دو به این صفت متصفند و عالی و دانی را به قرائن باید تشخیص داد.

یکی از آیاتی که ولایت و سرپرستی الهی را مورد بیان قرار می‌دهد بیان می‌کند. (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون)؛ تنها خدا و رسول او بر شما ولایت دارد و آنان که نماز به جای می‌آورند و در رکوع زکاه می‌دهند. (مائده، ۵۵)

و این همان مفهومی است که جوهری عنوان نموده است: «ولایت» از کلمه «ولی» گرفته شده است. «ولی» در لغت عرب، به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد که لازمه چنین توالی و ترتبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از اینرو، این واژه با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی»، و «سرپرستی» استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است. (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۶، ۲۵۲)

ولایت در معانی متعددی به کار رفته است که نقطه جمع این معانی سرپرستی و صاحب اختیار بودن است و مقصود از واژه «ولایت» در بحث ولایت فقیه «سرپرستی» است. مواردی از استعمالات ولایت چنین است.

در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در واقعه غدیر خم آمده است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَى مَوْلَاةٍ» (کافی، ج ۱، ۲۹۵)

و در آیه «انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم

راکعون» (مائده، ۵۵)



بازگوکننده ولایت و سرپرستی و اداره امور جامعه اسلامی است و از سوی دیگر، آیاتی نظیر: «ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل» (اسراء، ۳۳) و در آیه «واهلته ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهلته» (نمل، ۴۹) و یا «فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یتستطیع ان یمل هو فلیمل ولیه بالعدل» (بقره، ۲۸۲)، درباره ولایت و سرپرستی و سفیهان و محجوران است. و متبادر از لفظ «حاکم» در مقبوله عمر بن حنظله، همان «متسلط مطلق» است؛ یعنی اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: «فانی قد جعلته علیکم حاکما» (بحار، ۱۳۷۵، ج ۲، ۲۲۱) و این نظیر گفتار سلطان و حاکم است که به اهل شهری بگوید: «من فلان شخص را حاکم بر شما قرار دادم» که از این تعبیر، بر می آید که سلطان، فلان شخص را در همه امور کلی و جزئی شهروندان که به حکومت برمی گردد، مسلط نموده است. در هدف از حکومت ولایی این آیه عنوان می کند. «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات وأنزلنا معهم الكتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط». (حدید، ۲۵)

قیام مردم به قسط و عدل، یکی از اهداف ولایت فقیه است که هر عاقل و خردمندی، آن را نیکو و بلکه ضروری می داند. در جامعه اسلامی، کارهای شخصی را خود افراد خردورز انجام می دهند و کارهایی که به اصل مکتب برمی گردد و یا جنبه عمومی دارد، والی مسلمین، آنها را به نحو مباشرت یا تسبیب انجام می دهد.

در کلمات فقیهان در بسیاری از اوقات واژه حاکم، مورد استفاده قرار گرفته است آنان خود معنی آن را بیان داشتند: مقصود از «فقیه» در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق»، و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری». یعنی از سویی باید صدر و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر، در تمام زمینه ها، حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ یک تخطی و تخلف ننماید و از سوی سوم، استعداد و توانائی مدیریت و کشورداری و لوازم آن را واجد باشد. بنابراین مراد از فقیه، در مواردی که ولی به او اطلاق می شود، جامع شرایط فتواست. (سبزواری، بی تا، ۴۵)

در دوران غیبت، فقیه جامع الشرایط داخل در همین حاکم است. نماینده حاکم مانند خود

وظایف ولی فقیه

نکته‌ای که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که در این مقاله به برخی از مهمترین وظایف ولی فقیه اشاره شده است و آ‌می‌توان با جستجویی فزون‌تر در میان متون فقهی تعبیری افزون بر این عناوین نیز پیدا نمود.

۱. اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام

در عرصه مدیریت اجتماعی اجرای حدود به عنوان امری مهم تلقی می‌گردد لذا یکی از وظایفی که بر عهده ولی فقیه نهاده شده است، اجرای حدود می‌باشد. اجرای احکام انتظامی - حدود و تعزیرات - وظیفه امام و نایب او است، بر فقیه لازم است که در صورت امنیت، فتوا دهد و بر مردم است که اختلافات خود را نزد او برند. شیخ مفید در این خصوص عنوان نموده است:

«اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام، وظیفه «سلطان اسلام» است که از جانب خداوند، منصوب گردیده و منظور از سلطان ائمه هدی از آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یا کسانی که از جانب ایشان منصوب گردیده‌اند، می‌باشند. و امامان نیز این امر را به فقهای شیعه تفویض کرده‌اند، تا در صورت امکان، مسؤولیت اجرایی آن را بر عهده گیرند.» (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۸۱۰)

شهید ثانی موافق این دیدگاه شیخ مفید و شیخ طوسی و گروهی از فقهای شیعه است و عنوان می‌دارد در این باره روایتی از امام صادق (علیه السلام) در دست است که سند آن ضعیف می‌باشد، ولی مقبوله عمر بن حنظله آن را تأیید می‌کند. زیرا در مقام بیان اجرای حدود بخشی از حکم و قضاوت به شمار می‌رود. (شهید الثانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۲۳۴)

امامان معصوم (علیهم السلام) اجرای احکام انتظامی را به فقها واگذار نموده و به عموم شیعیان دستور داده‌اند تا از ایشان پیروی کرده، پشتوانه آنان باشند، و آنان را در این مسؤولیت یاری کنند. (همان)

و شهید اول نیز فرموده است «فقهاء در دوران غیبت می‌توانند اجرای حدود نموده احکام اسلامی را اجرا نمایند، زیرا دستورات شرع در این زمینه بسیار گسترده است و دوران غیبت را نیز

فرا می‌گیرد. احکامی - که برای ایجاد نظم در جامعه تشریح گردیده - به حکم عقل و شرع هرگز نباید تعطیل شود و بایستی با هر وسیله ممکن از فراگیری فساد جلوگیری شود، و این وظیفه فقها است که در این باره به پاخیزند و احکام الهی را بر پا دارند. علاوه که مقبوله عمر بن حنظله، صریحاً بر این مطلب دلالت دارد.» (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۱، ۱۶۵)

فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که: فقیه جامع الشرایط، که از آن به مجتهد تعبیر می‌شود، از سوی ائمه هدا، صلوات الله علیهم، در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد نایب است.

البته برخی از اصحاب، قصاص و حدود را استثناء کرده‌اند. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او، واجب است. وی، در هنگام نیاز، می‌تواند مال کسی را که ادای حق نمی‌کند، بفروشد. وی، بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان، و ورشکستگان و بالآخره بر آنچه که برای حاکم منصوب از طرف امام (ع) ثابت است، ولایت دارد. دلیل بر این مطلب، روایت عمر بن حنظله ... و روایات هم معنی و مضمون آن است. (همان)

۲- دریافت زکات

یکی دیگر از وظایفی که بر عهده ولی فقیه نهاده شده است دریافت زکات می‌باشد. محقق حلی در این خصوص عنوان نموده است: «اگر ارتباط با امام (ع) قطع بود، واجب است زکات به فقهای امین از اهل بلد پرداخت شود. زیرا فقیه از کسی که فقیه نیست به موارد مصرف شناخت بیشتری دارد.» (محقق الحلی، ۱۴۱۰، ۶۰)

شیخ مفید نیز در این خصوص فرماید: «امام (ع) اگر زکات را بطلبد، بر مکلف واجب است آن را به امام پرداخت کند و در صورت نبود امام به فقیه امین باید پرداخت گردد زیرا وی به موارد مصرف آشناتر است و هرگاه امام (ع)، یا فقیه، زکات را اخذ کنند بر ذمه مکلف چیزی نخواهد بود و در آداب آن آمده است هرگاه امام یا فقیه، زکات را می‌گیرند، مستحب است که برای پرداخت کننده آن دعا کنند و مشابه این بحث در خصوص زکات فطره آمده است که اگر امام (ع) حاضر نباشد، زکات فطره به فقیه امین داده می‌شود. زیرا او آشناتر به موارد مصرف است.» (الشیخ المفید، ۱۴۱۰، ۸۱۱)

۳- قضاوت

از جمله امور مهم در جامعه انسانی امر قضاوت است. گستردگی دستورات رسیده در زمینه اجرای احکام انتظامی و رسیدگی به مصالح امت، عصر غیبت را فرا می‌گیرد و تعطیلی احکام اسلامی در این رابطه، مایه گسترش فساد در جامعه می‌گردد، که شرع مقدس هرگز به آن رضایت نمی‌دهد. و حکمت و مصلحت وضع و تشریح چنین احکامی نمی‌تواند مخصوص عصر حضور باشد، لذا قضاوت در هر عصری بایستی اجرا گردد و این وظیفه فقها است که به جای امامان معصوم، به امر قضاوت بپردازند. (النجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۱، ۳۹۳)

شیخ نیز با تأیید این سخن می‌فرماید: «حکم نمودن و قضاوت بر عهده کسانی است که از جانب سلطان عادل (امام معصوم) مأذون باشند و این وظیفه بر عهده فقهای شیعه واگذار شده است زیرا تنها اجازه یافتگان از سوی سلطان حق [امام (ع)] می‌توانند بین خلق قضاوت کنند. و آنان، این مهم را به فقهای شیعه تفویض کرده‌اند.» (شیخ الطوسی، ۱۴۰۳، ۴۶۲)

۴- نماز عید فطر و قربان

یکی از واجبات شریعت اسلام نماز عید فطر و قربان می‌باشد که شیخ طوسی در این خصوص فرموده است: «نماز عید فطر و قربان واجب است، به شرط این که امام عادل یا منصوب از طرف موجود باشند.» (شیخ طوسی، ۱۴۰۳، ۳۰۱)

همانگونه که ملاحظه می‌گردد شیخ طوسی به نماز عیدین به عنوان دو واجبی که در حضور امام یا نایب او اقامه می‌شود توجه نموده است و سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا فقها در عصر غیبت با توجه به نیابتی که از سوی امام عصر (ع) به آنان داده شده است منصوبین آن امام نیستند؟ با توجه به این که عموماً احکام شریعت اسلام با عصر غیبت امام داده شده است، پذیرش این سخن که نماز عیدین نیز در زمره وظایف ولی فقیه است معنی ندارد.

۵- نماز جمعه

نماز جمعه در قرآن کریم از جمله واجباتی است که به وجوب آن تصریح شده است محقق کرکی

فرموده است. از شرایط وجوب نماز جمعه، حضور سلطان عادل یا مأمور اوست و می‌توان نظریه سابق را در این مورد بیان نمود. (محقق کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱، ۱۴۲)

۶- اجرای امر به معروف و نهی از منکر

در این خصوص نیز محقق کرکی عنوان نموده است: اجرای امر به معروف و نهی از منکر، اگر بستگی به قتل و یا جراحت داشته باشد، به عهده سلطان یا نماینده وی، خواهد بود. و نیز امامان (ع)، اقامه حدود و حکم بین مردمان را، به فقیهان تفویض کرده‌اند... و به شیعیان دستور داده‌اند که در این امور به فقیهان کمک کنند. اما واداشتن افراد به کارهای شایسته و بازداشتن آنان از کارهای ناشایست، به زور... مانند قتل... جایز نیست. مگر این که امام عادل، یا نماینده وی، بدین کار اجازه بدهند. (همان)

۷- اموال بلاصاحب

بی‌گمان، یابنده اگر مالی را پیدا نموده و آن را به حاکم دهد، بر عهده وی چیزی نیست. زیرا حاکم، بر غایب ولایت دارد. از این روی، اگر در فروش مال مصلحت دید، می‌تواند بفروشد و بهای آن را به مالک برگرداند... و لزومی ندارد یابنده مال، در کوی و برزن اعلام کند، که اعلام حاکم، کفایت می‌کند. (شهید الثانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۲۳۴)

احتمال دارد بگوییم: اگر یابنده مال، از حاکم درخواست کرد حفظ مال را بر عهده او گذارد، بر حاکم واجب نیست بر عهده وی گذارد، زیرا حفظ اموال غایبان بر حاکم است. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ۱۹۹)

۸- هدایت مردم در استفاده از زمین: یکی از اسباب اولویت در بهره‌برداری از زیر

زمین تحجیر با سنگ‌چینی است. اگر کسی که پیرامون زمینی را سنگ‌چین کرده در آبادانی آن سستی بورزد، حاکم وی را و می‌دارد یا دست از زمین بردارد و یا آن را احیاء کند. اگر امتناع بورزد،

حاکم زمین را از او می‌گیرد. مبادرت به تصرف زمین، بدون اذن حاکم، یا رفع ید وی، صحیح نیست. (محقق کرکی، ۱۴۰۹، ج ۱۸۰۶)

۹- امین جامعه

کسی که مال ودیعه‌ای را در اختیار دارد، اگر بخواهد مسافرت برود، باید آن را به مالکش برگرداند و اگر در برگرداندن به مالک معذور باشد، باید آن را به حاکم بدهد... و نیز اگر نتواند مال را به مالک برگرداند... حاکم مال را تحویل می‌گیرد. (شهید الثانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۲۳۴)

اگر امانت نگهدار به خاطر عدم دسترسی به مالک، از بازگرداندن مال به او و یا ویش معذور باشد، بایستی آن را به حاکم تحویل دهد... هر گاه به خاطر سفر یا نیاز، مال را به نزد حاکم آورد، بر حاکم واجب است مال را تحویل بگیرد زیرا حاکم برای حفظ مصالح نصب شده و اگر تحویل بر او واجب نباشد، مصلحت از بین می‌رود. (علامه حلی، ۳۸۸، ج ۲، ۲۰۱)

۱۰- ولایت غیب و قصر

البته وظیفه از لحاظ ماهوی دون شأن ولی فقیه تصور می‌شود ولیکن جهت حفظ امنیت اجتماعی این مورد قابل تفویض است. در این خصوص علامه حلی عنوان نموده است: همچنین، حاکم می‌تواند برای سفیه در همه تصرفاتش؛ خرید و فروش و... وکیل تعیین کند. در مورد یتیم‌ها و دیوانگان، در صورتی که فقیه ولی آنان باشد، همین حکم جاری است... اگر هبه کننده ولی طفل نباشد، هبه را ولی یا حاکم باید تحویل بگیرند.

ولایت بر طفل، از آن پدر و جد پدری است... با نبود آنان، حاکم ولایت دارد. مراد از حاکم، امام (ع) یا نایب خاص او، و در زمان غیبت، نایب عام اوست نایب عام، کسی است که واجد تمامی شرایط فتوا و حکم باشد. او را نایب عام می‌نامند، چون به طور کلی از طرف امام گمارده شده است.

در ازدواج نیز ولایت حاکم، اختصاص به بالغی دارد که عقلش فاسد شده باشد، یا پس از بلوغ دیوانه شده باشد. (العلامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ۵۱)

۱۱- قبول وقف

اگر کسی مسجدی را وقف کند و نمازگزاری در آن نماز صحیحی بگذارد، یا مقبره‌ای را وقف کند و میتی در آن دفن گردد، وقف، تحقق یافته زیرا اقباض تحقق پیدا کرده است. چنین است اگر حاکم قبض کند. همان گونه که با گزاردن نماز در مسجد و دفن میت در مقبره، وقف تحقق می‌یابد، با قبض حاکم نیز وقف تحقق می‌یابد. زیرا این مسجد و مقبره در حقیقت برای مسلمانان وقف شده و حاکم، نایب مسلمانان است و بر مصالح عمومی ولایت دارد، از این روی، قبض وی، معتبر است. (الطباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۲، ۲۳۸)

۱۲- ولایت بر وصایت

وصی، حق ندارد در مورد وصیتی که به او شده، به دیگری وصیت کند، مگر این که در این خصوص، وصیت کننده به او اجازه داده باشد. اگر چنین اجازه‌ای در بین نباشد، پس از مرگ وصی، باید طبق نظر حاکم عمل شود. چنین است اگر کسی بمیرد و وصی نداشته باشد. اگر وصیت کند یک سوم از اموالش را به فقرا بدهند، جدّ فرزندان نمی‌تواند در آن یک سوم تصرف کند. اگر وصی تعیین نکرده باشد، حاکم در یک سوم تصرف می‌کند. (شهید الثانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۲۳۴)

وصی، می‌تواند در زمان حیات وصیت کننده، وصیت او را ردّ کند. اگر وصیت کننده از رد کردن او آگاه بشود، رد صحیح است ولی اگر آگاه نشود، اجرای وصیت بر او لازم خواهد بود. اگر امتناع ورزد، حاکم وی را وادار خواهد کرد که وصیت را انجام دهد. (الطباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۲، ۲۳۸)

۱۳- سرپرستی مصرف سهم امام (ع)

سرپرستی مصرف سهم امام (ع) در راه مستحقان، بر عهده کسی است که نیابت امام را دارد، همان طور که انجام واجبات غایب را برعهده دارد. خمس، به شش قسم، تقسیم می‌شود: سه قسم



از آن امام که اگر حاضر باشد به وی داده می‌شود و اگر غایب باشد به نایب وی. (الخوئی، ۱۳۶۶، ج ۳، ۳۰۲)

۱۴- دلالت برأمر به معروف و نهی از منکر

بزرگان، مسأله امر به معروف و نهی از منکر را در سطح گسترده آن به دلیل ضرورت جلوگیری از فراگیری فساد در جامعه، وظیفه فقهای شایسته می‌دانند، زیرا فقها هستند که موارد معروف و منکر را تشخیص می‌دهند، و بایستی عهده دار این وظیفه خطیر باشند. (الشهیدالثانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۲۳۴)

۱۵- منصب افتاء

از ظاهر سخنان فقها برمی‌آید که هیچ اختلافی در جواز، بلکه در وجوب حکم و فتوا برای فقیه نیست.

مؤید این مطلب، مقبوله عمر بن حنظله و ابی‌خدیجه است. ضعف سند آن دو روایت، ضرری به این مطلب نمی‌زند، زیرا مورد قبول فقها واقع شده‌اند. شاید مقبوله عمر بن حنظله و ابی‌خدیجه، به این نکته اشاره داشته باشند که تفویض حکم به فقیه و حاکم قرار دادن او، از سوی ائمه (ع)، شامل اقامه حدود نیز می‌شود. (اردبیلی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ۱۵)

نتیجه:

آنچه که به عنوان نتیجه سخن می‌توان بیان کرد اینکه فقهاء به عنوان متولیان جامعه در عصر غیبت بوده و اداره امور جامعه در عرصه های گوناگون چون قضاوت، دریافت و اجرای حقوق بر عهده فقیهان گذاشته شده است بر این اساس مراجعه به فقهاء به عنوان مراجعه به سر پرستان منصوب از طرف شارع می‌باشد.

فهرست منابع

۱. اردبیلی، محقق، (۱۴۱۴)، **مجمع الفائدة و البرهان**، قم، طبع الجامعه المدرسين.
۲. خوئی، آیت الله سید ابو القاسم، (۱۳۶۶)، **مصباح الفقاهه**، قم، نشر امیر.
۳. سبزواری، محقق، (بی تا)، **کفایه الاحکام**، اصفهان، چاپ سنگی، مدرسه صدر مهدوی.
۴. شیخ طوسی، ابو جعفر؛ محمد بن حسن، (۱۴۰۳)، **النهايه**، قم، نشر قدس محمدی.
۵. شهید اول، محمد بن جمال الدین مکی العاملی، (۱۴۱۴)، **الدروس**، جامعه مدرسین.
۶. شهید الثانی، زین الدین، (۱۴۱۵)، **مسائلک الافهام**، نشر مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۷. علامه حلی، جمال الدین، (۱۴۱۳)، **قواعد الاحکام**، مؤسسه نشر اسلامی قم.
۸. علامه حلی، جمال الدین، مطهر، (۱۳۸۸)، **تذکره الفقهاء**، نشر مکتبه مرتضویه.
۹. طباطبایی، سید علی، (۱۴۱۲)، **ریاض المسائل**، قم، جامعه المدرسين.
۱۰. کرکی، محقق، (۱۴۰۹)، **الرسائل**، قم، جامعه المدرسين.
۱۱. محقق حلی، نجم الدین، (۱۴۱۰)، **مختصر النافع**، نشر بعثت تهران.
۱۲. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۰)، **المقنعه**، قم، جامعه المدرسين.
۱۳. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۷)، **جواهر الکلام**، قم، دار لکتب الاسلامیه.

